法外之徒

Laws of the other world

قوانین دنیای دیگر

Kayo مترجم

MyAnimes.ir

@myanimes

MyAnimes

چپتر ۱۲

کی حرف میزنه می خواست بپرسد اما هیچ صدایی در نمی آورد.

"بیا پیش من."

صدایی سبک و ملایم بود و اعصاب ژو یو را آرام می کرد. قدم های ژو چینگ ضعیف بود و قدم به قدم به سمتی می رفت که نمی دانست کجاست.

هنگامی که چراغ های آنجا روشن شد در ساحل دریاچه ای ایستاد.

در حالی که ساقه ها میوه های قرمز و بنفش هستند و می درخشند. ژو چینگ در دنیای خودش هرگز چنین دریاچه کاملی را ندیده بود.

سرش را خم کرد و داخل آب برد حتی سنگریزه های کف دریاچه را ندیده بود.

ژو چینگ می داند که زیبایی فقط یک ظاهر است. هرچقدر هم که بخواهید دستتان را دراز کنید هرگز نمی توانید آن را لمس کنید.

امکان وجود موجودات خطرناک در دریاچه زیاد است. او به عقب برگشت و متوجه شد که جنگل خیلی دور نیست و می تواند پشت ماشین ژو یو و وو یون را ببیند.

چه چیزی او را جذب می کند؟ درست زمانی که به دور خود چرخید چهره ای به آرامی از دریاچه ظاهر شد و به آرامی به ساحل رفت.

مردمک چشم ژو چینگ در آن لحظه بزرگ شده بود. موهای سیاه خیس پشت سر و گوش هایش چسبنده بودند.

او پوستی سفید دارد و زیر نور خورشید درخشندگی غیرعادی دارد.

MyAnimes

چشمان شفافش مثل دریاچه بود. او این توهم را دارد که به نظر می رسد طرف مقابل از طریق دید خودش وارد مغزش می شود. ژو چینگ می داند که در نیبلوجن علاوه بر گروه جولی کلمات انسانی نیز وجود دارد.

او فکر نمی کرد که چنین موجودی را به این سرعت دیده باشد. آیا این توهم اوست؟

"من توهم تو نیستم."

صدای عجیبی در ذهن ژو چینگ می‌چرخید. اما موجودی از کلاس اس نمی‌توانست صحبت کند. بنابراین صدایی که شنید واقعا یک توهم بود.

"صدایی که توی ذهنته وجود داره یک توهم نیست اما من با شما ارتباط برقرار می کنم از طریق صدا."

ژو چینگ فردی است که مفهوم زیادی در مورد "زیبایی" ندارد. آن ستاره‌ها یا آن‌هایی که به‌عنوان زنان زیبای بزرگ ستایش می‌شوند در چشم‌های او تفاوتی ندارند.

اما موجودی که در مقابل او قرار داشت واقعاً زیبا بود. خطوط کلی چهره‌اش حالت‌های او مانند یک رویای کامل بود.

"من رو جذب می کنی ولی چرا؟ من طعمه شما هستم؟"

ژو چینگ از خودش پرسید یا من همان مواد مغذی هستم که شما برای پرورش آن نیاز دارن؟

من نیازی به طعمه ناسالم ندارم. در مورد مواد مغذی مورد نیاز برای تولید مثل، تو به اندازه کافی مغذی نیستی."

صدای طرف مقابل نوعی لذت است به طوری که ژو چینگ احساس می کند که در بیابان دراز کشیده است.

"گوش کن هیچ قرص آبی توی جیبت رو نخوری."

"چرا؟"

"اگه غذا نخورم به زودی مغزم تحت فشار تومور قرار می گیره و خیلی زود می میرم."

این نوع قرص آبی میتونه رشد بدن تورو مهار کنه و عملکرد بدنت رو ضعیف کنه و باعث آتروفی عضلانی شود.

چرا طرف مقابل این را می دانست؟ در این دنیا عناصر کمیاب در هوا وجود دارند که می توانند تومورها را در مغز شما مهار کنند.

"چرا این رو به من بگو؟"

"چون. من واقعا از چیزی که به من نگاه می کنی لذت می برم. صدای او هنوز آنقدر آهسته و ملایم است که برای ژو چینگ مثل هزاران سال خوابیدن روی شن های صحرا بود.

"واقعی هستی؟ واقعاً این توهمی نیست که مغز من تولید می کنه؟"

"می تونی سعی کنی من رو لمس کنی و احساس کنی.

من واقعی نیستم."

طرف مقابل صورتش را برگرداند. زمان کندتر می شد درست مانند کوه های پوشیده شده توسط ابرها ظاهر اصلی را نشان می دهد.

ژو چینگ آنجا بود.

عقل به او می گوید که نمی تواند او را لمس کند. مهم نیست. چقدر ظاهرش زیباست انسان نیست.

"از چی می ترسی؟ تو قبلاً مرگ رو پذیرفتی.

اما قبل از مرگ می توانی موجود کلاس اس رو که می خوای مطالعه کنی لمس کنی خوب نیست؟"

بله، او هیچ چیز بدی نمی گفت. اگر خیلی مراقب باشد چقدر می تواند زندگی کند؟ اگر اینطور بمیرد ممکن است برای ژو یو تسکینی باشد.

او می تواند زودتر این دنیای خطرناک را ترک کند و به زندگی آرام بازگردد.

انگشتانش را به آرامی به طرف دیگر دراز می کند و با دقت به هر اینچ از پوست نگاه می کند. و مدام در دل آه می کشید که چگونه خالق چنین موجود کاملی ساخته است.

نوک انگشتان ژو چینگ گونه های دیگر را لمس کرد و لحظه لرزش کم گرمای دما بدن انسان را احساس کرد.

دست دیگرش را دراز کرد. انگشتان دستشان باریک بودد و بند انگشتان متقارن بودند انگار که حساب شده بودند.

قلب ژو چینگ خیلی سریع درحال تپش بود و طرف مقابل پشتش را پوشاند و به آرامی آن را روی گونه‌اش فشار داد.

"آیا فرقی بین من و تو هست؟"

صورتش را برگرداند و چشمانش به هم ریخت.

"ژو چینگ! چه کار می کنی!"

ژو یو با فریاد های بلند از پشت سرش آمد. شانه های ژو چینگ لرزید و همه چیز جلوی او ناپدید شد به جز ماهی مرکب که تکان می خورد و دریاچه ای که چیزی برای دیدن نداشت.

"من.. من فقط نگاه می کنم."

ژو چینگ بلند شد.

ژو یو با یک اسلحه خم شد و مشتاقانه منتظر ژو چینگ بود:

"بیایید نگاهی بیندازیم؟ اینجا چیزی هست؟"

گیاهان عجیبی وجود دارند که رنگ های نقره ای از خود ساطع می کنن و اولین دریاچه ای که در نیبلوجن دیدم.

ژو چینگ لبخندی زد و به نظر می رسید که می گوید:

"شما خیلی عصبی هستید."

ژو یو بعد از یک دور به اطراف نگاه کرد و کمی آرام شد: "میدونی که نباید از جلوی چشم بقیه دورشی.

دکتر دنیل رو ترسوندی. اون فقط به عقب نگاه کرد و ما رو دید، تو رفتی."

دکتر دانیل نه چندان دور ایستاد و ظاهر آرام ژو چینگ را دید و دستی به سینه‌اش زد

"متاسفم... من این گیاها رو کمی جذاب دیدم بنابراین بدون اینکه بدونم به اینجا آمدم."

"ماشین درست شده بیایید برگردیم."

ژو چینگ سر تکان داد و همه را به سمت ماشین دنبال کرد. وو یون در حال سیگار کشیدن بود. ژو یو رفت و فقط می خواست سیگارش را از دستش بگیرد. وو یون گذشته را پنهان کرد:

"می دونم، می دونم، برادرت خوب نیست! من تمومش میکنم.

من نمی تونم روی رانندگی موقع سیگار کشیدن تمرکز کنم!"

لی کیان چشمانش را گرد کرد و همه اولین صبحانه را بعد از آمدن به نیبلوجن در ماشین خوردند بیسکویت فشرده و پر انرژی.

هان لی و لی کیان شروع به صحبت در مورد اینکه اگر به دنیای اصلی بازگردند چه کاری باید انجام دهند.

دکتر دنیل متوجه شد که صورت ژو چینگ هیچ حالتی ندارد و به نظر می رسد که به چیزی فکر می کند.

"پروفسور ژو به چه چیزی فکر می کنید؟"

ژو چینگ به دنیل نگاه کرد.

"دنیل ماده‌ای توی داروی من وجود داره که رشد تومور را مهار کند؟"

"البته که هست."

ژو چینگ پرسید: "در مورد هورمون‌ها چطور؟"

"بله."

دنیل می‌داند که وقتی بسیاری از چیزها از نظر منطقی ناقص هستند.

مکالمه آنها به طور طبیعی توجه ژو یو را به خود جلب کرد و هان لی و لی کیان این را شنیدند و همچنین نگاه کردند.

اگر ژو چینگ نبود لی کیان قبلاً کشته شده بودند بنابراین لی کیان به ژو چینگ علاقه زیادی داشت.

در مورد هان لی به عنوان یک دکتر جنگ او افراد زیادی را دیده است و صحنه های زیادی مانند ژو چینگ که یک آدم سبک بود او را بسیار کنجکاو می کرد.

از آنجایی که می تواند از رشد تومورها جلوگیری کند آیا روی بدن من نیز تأثیر می گذارد؟

وقتی ژو چینگ به دکتر دنیل نگاه کرد دنیل می‌توانست نیرویی را در اعماق مغزش عمیق و محکم احساس کند.

دنیل دهنش رو باز کرد:مثلا؟

"باعث کوچک شدن تدریجی عضلات بدنم می شود."

ژو یو ناخودآگاه مشتش را در هم بست.

دکتر دنیال ساکت شد. وو یون در صندلی راننده ناگهان ماشین را متوقف کرد همه فکر کردند چه اتفاقی افتاده است با حالتی ترسیده اما وو یون فقط از فرمان عکس گرفت:

"هی دکتر دنیل چیزی برای گفتن حقیقت وجود نداره.

پروفسور ژو بسیار مهمه. اگه مشکلی توی داروی او وجود داشته باشه که بدن او را تحت تأثیر قرار بده باید بدانم.

هر احتمالی در اینجا رخ میده.

روی زندگی همه تأثیر بذاره."

دنیل پاسخ داد: بله.

"اما چنین علائمی حداقل یک سال بعد ظاهر می شوند. یک سال. برای گروه جولی کافیه تا بسیاری از مطالعات پیشگامانه را تکمیل کند."

ژو یو چشمانش را بست. با اینکه آمادگی خوبی داشت اما باز هم نمی خواست درد برادرش را ببیند.

"اگر گلیوما مغز من دوباره شروع به رشد کرد می تونید برای من جراحی انجام بدید؟"

دکتر دانیال با قاطعیت جواب داد: "البته که میتونم."

"پس من دیگه اون دارو رو مصرف نمی کنم."

ژو چینگ بطری آبی رنگ دارو را مستقیماً از پنجره به بیرون پرت کرد.

"پروفسور ژو!"

دنیال دستش را دراز کرد اما دارو را نگرفت.

ژو یو مجبور بود برای برداشتن شیشه دارو پیاده شود اما منصرف شد.

"هی داروی برادرت."

وو یون چانه اش را بالا آورد.

"نه. اون تصمیمی گرفته. من فقط باید از تصمیمش کنم."

وو یون آهی کشید:

"یک نفر دیگر هم هست که در این راه به محافظت نیاز داره."

لی کیان پرسید "ها؟ منظورت چیه؟"

"راستش رو بخواید آقای سانگ به من اعتراف کرد که هر کسی می تونه بمیره ولی پروفسور ژو نمی تونه بمیرد.

مطالعات مهم زیادی در مورد گیاهان در انتظار اون وجود دارد."

"ما خیلی بی اهمیتیم؟"

لی کیان عصبانی بود.

اگرچه می دانست که وو یون مزخرف صحبت می کند اما نمی توانست احساس ناراحتی کند.

MyAnimes